**مردی که قانون ابن سینا را سوزانید (قسمت اول)**

**جمالزاده، سید محمد علی**

در روز 25 رمضان سال 934 هجری قمری مطابق با روز 24 ژوئن سال 1527 میلادی‏ که چهارمین سال سلطنت شاه طهماسب صفوی است در روز عید مسیحیان که بعید یوحنای مقدس‏ معروفست،مردی از مردم سویس معروف به پاراسلز(بکسر سین و سکون لام)در مقابل در دانشگاه‏ شهر بال(بآلمانی بازل)از شهرهای مهم سویس با حضور گروه دانشجویان مدرسهء طب کتاب«قانون» تألیف بسیار معروف ابو علی سینا را در آتشی که روشن نموده بودند انداخت و سوزانید.

میپرسید این شخص که بود و چرا چنین کاری را کرد؟

این شخص که امروز مردم کشور سویس او را از مفاخر خود میشمارند و در نمایشگاه بزرگی‏ که همین ایام باسم«نمایشگاه ملی سویس»در شهر لوزان(سویس)منعقد است و باز چند ماه دیگر منعقد خواهد بود و هر روز چند هزار نفر از داخله و خارجه بتماشای آن میروند تصویر بزرگ او را در میان تصاویر مفاخر تاریخی دیگر خود در قسمت بزرگی از آن نمایشگاه که عنوان«انسان و آزادیهایش»دارد جا داده و در زیر آن تصویر با خط جلی این عبارت را نوشته‏اند:«مرد روشن‏بین فردای جامعه را فراهم میسازد»شخصیتی است که شهرت جهانی دارد و در مجامع و محافل طبی دارای معروفیت خاصی است و در تمام«آنسیکلوپدی»ها یعنی«دایرة المعارف» های معروف نامش مذکور است و حتی در کتاب لغت جیبی فرانسوی«لاروس»نیز آمده است.

در همین اواخر یکی از روزنامه‏های هفتگی ژنو این جمله را شعار قرار داد که:

«درین دوره‏ای که اروپا در پی راه نوینی است ما باید اروپائیان بزرگی را بخاطر بیاوریم‏ که آوازهء افتخارشان بر سیر و گذشت زمان چیره شده است.»

و همین روزنامه در یکی از شماره‏های خود تصویر پاراسلز را آورد و شرح مفصل و جامعی در بارهء زندگانی و کارها و آثار او و درخصوص مقام بلند او در خدمت بعلم و بیداری دنیا انتشار داد.

باز میپرسید اینها بجای خود ولی چنین شخصی چرا کتاب ابو علی سینا را در آتش انداخت‏ و مرتکب چنین کاری گردید که بوی جنون میدهد؟

موضوع این مقاله بیان همان مطلب است باختصار و کسانی که طالب اطلاع بیشتری درین‏ باب باشند می‏توانند بکتابهای زیادی که راجع باین شخص بزبانهای گوناگون نوشته شده و بچاپ‏ رسیده است مراجعه نمایند.

اسم واقعی او دور و دراز است‏1و خود او چنانکه در آن اوقات(که یک قرن بیشتر از پایان‏ (1)-بآلمانی Pilippus Aureolus Theophrast Bombast Von Hohenbeim

زمانی که باسم«قرون وسطی»معروفست نگذشته بود)معمول و مرسوم بود نامش را بترجمهء لاتینی و یونانی بهم آمیخته پاراسلسوس گذاشت و بهمین اسم هم معروف گردید و امروز نیز او را بهمین نام میخوانند.

در سنهء 899 هجری قمری(مطابق با 1493 میلادی)یعنی هفت سال پیش از تأسیس سلسلهء سلاطین صفویه در خاک سویس(سویس آلمانی)بدنیا آمد.محل تولدش قصبه‏ایست بنام EinsidelnẒ که هرچند کوچک است و جمعیت زیادی ندارد ولی چون یکی از مشهورترین صومعه‏های قدیمی‏ در آنجا بنا شده و هنوز موجود است شهرت بسیاری دارد و هر سال در حدود چند صد هزار نفر از داخله‏ و خارجه و دور و نزدیک بزیارت بدانجا می‏آیند.در کتابهای تاریخ نوشته‏اند که این صومعه از زمانهای خیلی قدیم زیارتگاه بزرگی بوده است چنانکه بشهادت مورخین در سال 1466 میلادی‏ (پانصد سال قبل)فقط در ظرف دو هفته 130 هزار نفر بدانجا بزیارت رفته بودند و این در صورتی‏ است که در آن زمان شهری مانند شهر لندن هنوز بیشتر از 38 هزار نفر جمعیت و نفوس نمیداشته است.

عیبی ندارد که درینجا جملهء معترضه‏ای بیاوریم.فضلای امروزی ما با آوردن جملات معترضه‏ مخالفند و لابد حق هم دارند اما نگارنده پاره‏ای ازین نوع جمله‏ها و مطالب را در حکم خال لب یار مناسب و مطلوب می‏یابم و بدستور:

«خوشتر آن باشد که ذکر دلبران‏ گفته آید در حدیث دیگران»

اباء و امتناعی از ذکر مطالب معترضه ندارم و ازینرو میگویم که دو سالی پیش که کمیتهء ملی سویس برای مؤسسهء یونسکو در شهر کوچک بسیار باصفای اگری(بکسر اول و دوم)در شمال‏ شرقی سوی مجالس درس و سخنرانیهائی دربارهء مملکت ما ایران ترتیب داده بود مرا نیز دعوت‏ کرده بودند که در باب ادبیات فارسی و وضع کنونی مدارس فرهنگ در ایران برایشان صحبت‏ بدارم و لهذا در مصاحبت آقای دکتر محمد علی اسلامی که اتفاقا مرا مفتخر و مسرور فرموده به ژنو تشریف آورده بودند و بمعیت زنم بدانجا رفتیم و چند روزی با معاشرت و همصحبتی جمعی از دوستداران‏ ایران و ایرانشناسانی که برای دادن کنفرانس بدانجا آمده بودند خوشدل بودیم‏1.روزی با معرفی‏ و توصیهء لازم توانستیم بزیارت صومعه‏ای که ذکرش در فوق گذشت و واقعا صومعهء تاریخی دیدنی‏ است برویم.بخصوص که استثناء گنجینهء جواهر و اشیاء بسیار قیمتی و تاریخی آنرا نیز نشان دادند. در آهنی میخدار ضخیم و سنگینی داشت.کلیددار مخصوص که کشیش قوی‏هیکلی بود و کلیدها را با زنجیر کلفتی از طلا بر کمر بسته بود در خزانه را باز کرد و چراغهای بروق را روشن کردند و چشمهای ما آن روز در آنجا بقدری اشیاء قیمتی و جواهر نفیس و تاریخی دید که براستی خیره شد. اما شاید بتوان گفت که کتابخانهء آن دیر،از خزانهء جواهرش نیز مهمتر است.مجموعهء بزرگی از کتابهای خطی قرن هشتم تا قرن دوازدهم میلادی در آنجا جمع‏آوری شده است که علما و دانشمندان‏ از اطراف دنیا برای دیدن و مطالعهء آنها بدانجا می‏آیند ولی از تمام این نسخه‏های خطی کتابی که‏ از همه مهمتر و گرانبهاتر است و شهرت جهانی دارد نسخهء خطی منحصربفردی است در باب توصیف‏ شهر رم در قرن دهم میلادی عنوان لاتینی آن: Regionator EinsidlenissẒ

پاراسلوس که ما نیز برسم فرانسویها او را ازین پس پاراسلز خواهیم خواند.در سال 1493 (1)-آقای دکتر اسلامی(ندوشن)هم دربارهء کیفیات اختصاصی تاریخ ایران نطقی به زبان‏ فرانسه ایراد کردند که بسیار با مغز و با معنی بود و مورد توجه بسیار گردید.

میلادی در چنین شهری بدنیا آمده است.1پدرش اصلا آلمانی بود ولی مادرش سویسی بود و تصویر نقاشی(پورتره)پدرش که طبیب بود هنوز در موزهء شهر زالسبورگ در اطریش دیده میشود.

میتوان گفت که معلم واقعی او همانا پدرش بوده است و خود او نیز بعدها در مورد ذکر تحصیلات‏ و معلمانش چنین نوشته است:«قبل از همه پدرم ویلهلموس فون هوهنهایم‏2را نام میبرم که هرگز مرا از مدنظر دور نداشت».

دیری نگذشت که پاراسلز جوان قدم بمیدان علم و معرفت آن زمان نهاد.قرون وسطائی‏ سپری شده بود و آغاز دوران رستاخیز بود.زمانی بود که میشل آنژ در ایطالیا و ژروم بوش‏3در هلند و رابله‏4در فرانسه و لوتر در آلمان و اراسم‏5در شهر بال در سویس و کالوان‏6در ژنو قد علم ساخته‏ هر یک در رشته‏ای از رشته‏های علم و هنر و ادبیات و اصلاح عقاید مذهبی مرحلهء تاریخی جدیدی‏ را شروع نموده بودند و دنیای غرب را بصورت کاملا جدیدی درآورده بودند که«رونسانس»یعنی‏ رستاخیز نام دارد.

دربارهء جوانی و تحصیلات پاراسلز اطلاع زیادی در دست نیست ولی همینقدر معلوم گردیده‏ است که مسافرتهای دور و درازی نموده است و باحتمال قوی در مراکز علمی آن زمان مانند دانشگاه‏ شهر مون‏پی‏لیه در فرانسه و دانشگاه شهر اوکسفورد در انگلستان و بطور قطع و یقین در دارالعلم‏ معروف شهر فرار(بکسر اول و دوم مشدد)در ایطالیا تحصیل کرده است و هم در همین شهر فرار بدرجهء دکتری در«دو فن»یعنی جراحی و طبابت حایز گردید و کلاه دانشمندی موسوم به«توک»را بر سر نهاد و ازقضا چند سال پیش از آن کوپرنیک منجم معروف لهستانی هم در همین شهر و همین دارالعلم‏ بمقام دکتری رسیده بود.

سپس مدت هفت سال بسمت جراح نظامی و در معیت سپاهیان رنگانگ بمسافرتهای دور و دراز مشغول گردید چنانکه آثاری از او در ممالکی از قبیل ایطالیا و اسپانیا و انگلستان و خاک‏ اسکاندیناویا و روسیه و ترکیه و خاور نزدیک بدست آمده است و احتمال داده شده است که در این‏ کشورها با محفلهای پنهانی علما و دانشمندان و کیمیاگران و مجامع مخفی مذهبی و غیره سر و کار پیدا کرده بوده است.

(1)-اسم این شهر را باید درست تلفظ نمود و از این قرار است«این‏زی‏دلن»(بفتح حرف اول‏ و سکون حرف دوم و دال مکسور و لام و نون ساکن).

(2)-هوهنهایم اسم مسقط الرأس پدرش در خاک آلمان است.

(3)-ژروم بوش (J.Bosch) متوفی در سال 1516 میلادی نقاش مشهور هلندی که فن نقاشی‏ را در راه نوظهوری انداخت و از عجایب آنکه کارهایش حتی جنبهء«سوررئالیستی»دارد که از سبکهای‏ نوظهور است.

(4)- Rabelais نویسندهء قدیمی مشهور فرانسه(1494-1553 میلادی)و از پیشقدمان فن‏ نویسندگی در آن کشور.

(5)- Erasme حکیم و دانشمند معروف هلندی(1467-1536)و از ارکان درجهء اول‏ رستاخیز مغرب زمین.

(6)- Calvin (متوفی در شهر ژنو در سنهء 1564 میلادی)از مصلحین بزرگ مذهب مسیح. مجسمهء بزرگ او در باغ دانشگاه شهر ژنو از چیزهای دیدنی این شهر بشمار میرود.

عاقبت در سال 1526 میلادی یعنی در حدود 450 سال قبل ازین از طرف دانشگاه معروف‏ شهر بال(بآلمانی بازل)در شمال غربی سویس او را بسمت معلمی بدان شهر خواندند.پارسلز تا آنوقت تابع کشور اشتراسبورگ بود ولی در آن موقع بتابعیت سویس درآمد و در دارالعلم شهر بال‏ مشغول بتدریس علم طب گردید.

زمانی بود که نهال رستاخیز علمی و ادبی(رونسانس)در اروپا بهترین گلهای معنوی و هنری‏ خود را جلوه‏گر میساخت.لوتر در خاک آلمان علم اصلاح مذهبی را برافراشته مشغول بترجمهء انجیل و تورات بود بزبان آلمانی.اراسم دانشمند هلندی که ازقضا در همان شهر بال زندگی می‏ کرد مشغول تألیف شاهکارهائی بود که از عوامل مهم رستاخیز بشمار میرود.

دو سال پس از آنکه پاراسلز بر کرسی تدریس دارالعلم بال مستقر گردید شاعر بزرگ‏ فرانسوی رونسارد1بدنیا آمد.خلاصه آنکه دوره‏ای بود که دیگ علم و فن و هنر در جوش و خروش‏ بود و چشمها داشت باز میشد و زنجیرهای فرسودهء خرافات و اوهام درهم میشکست.

پاراسلز اول کسی بود که در یک دارالعلم اروپائی شروع نمود بزبانی غیر از زبان لاتینی که‏ زبان مذهبی مسیحیان بشمار میرفت تدریس نماید یعنی درحقیقت همان کاری را کرد که در همان‏ زمان لوتر در مورد تورات و انجیل میکرد.هر دو معتقد بودند که لاتینی زبانی است مرده و هیچگونه تقدس و تقدمی بر زبانهای دیگر ندارد و کتابها را باید بزبانی نوشت که مردم بفهمند و درس و دعا را هم باید بزبانی گفت که زبان دانشجویان و مردم مؤمن باشد.

یکی از مورخینی که دربارهء پاراسلز کتاب نوشته‏ است درین مورد چنین میگوید:

«افتخار اینکه نخستین بار در یک دانشگاه‏ آلمانی بزبان آلمانی درس دادند بطور جاودان‏ و ابدالآباد به پاراسلز یعنی باین مرد آلمانی‏ الأصل تعلق میگیرد که تئوفراست نام دارد و اصلا از اهالی هوهنهایم آلمان است».

مقامات عالی دارالعلم بال و اولیاء امور همین کار پاراسلز را پیراهن عثمان قرار دادند و رسما باو اعلام‏ نمودند که مجاز نیست بزبان آلمانی درس بدهد ولی جمعی‏ از جوانان که رفته رفته دارای افکار روشن‏تری شده‏ بودند بحمایت و طرفداری معلم خود برخاستند و پاراسلز بدون آنکه اعتنائی به تهدید و تخویف و منع و قدغن بنماید تدریس را بزبان آلمانی ادامه داد.

مخالفت از همانجا آغاز گردید و روز بروز بر شدت خود افزود.باید دانست که همین نوع‏ اختلافات بود که مقارن همان اوقات منجر به تکفیر لوتر مصلح بزرگ مذهب مسیح(کاتولیکی) گردیده بود و هم چندی پس از آن برونو2فیلسوف و دانشمند ایطالیائی معروف را بدست متعصبین‏ (1)- Ronsard

(2)- Giordano Bruno فیلسوف ایطالیائی معروف که در دارالعلم‏ پاریس معلم بود و تدریس مینمود و بر ضد آراء متکلمین و طرفداران طریقهء ارسطو بود و او را تکفیر و محکوم بقتل نمودند و در سال 1600 میلادی در رم در آتش سوزانیدند.

و خرافات‏پرستان در آتش سوزانید.

اساتید دیگر دانشگاه چون محبوبیت پاراسلز را در نزد جماعت جوانان و دانشجویان میدیدند بنای حسادت و سعایت را گذاشتند و گروهی از دانشجویان منافق را تحریک نمودند که در مجالس‏ درس او حاضر شوند و هرآنچه را بر ضد بقراط و جالینوس و بزرگان دیگر علم طب و اساطین الحکمه‏ می‏گوید یادداشت نموده باولیاء دانشگاه خبر بدهند و چه در سر درس و چه در خارج از دانشگاه او را مورد مسخره و استهزاء و طعن و طنز قرار بدهند.

اما پاراسلز کسی نبود که باین آسانی از میدان بدر رود و سپر بندازد و با نطق آتشین و فکر آتشینی که داشت بر شعلهء این مخالفتهای تعصب‏آمیز دامن میزد و بنوبت خود از ریشخند همقطاران‏ و همکاران دریغ نداشت و هر موقعی را مغتنم شمرده سستی عقاید و آراء و بی‏اساسی اقوال و اطلاعات‏ آنها را برای شاگردان خود باثبات میرسانید.

در آن زمان استادهای دارالعلمهای بزرگ در فرنگستان عصای سرخ‏رنگ بزرگی داشتند و سر و تن خود را با زنجیرهای طلائی می‏آراستند و انگشترهای بزرگ در انگشتها داشتند و خود را دارای مقام و منزلت بسیار بلندی می‏پنداشتند.پاراسلز کمترین اعتنائی باین تشریفات نداشت و اعتبار و احترامی برای این قماش فضل‏فروشیهای و خودنمائیها نداشت و علنا آنها را دست می‏انداخت‏ و با همان دیدهء«چارپائی بر آن کتابی چند»بآنها مینگریست و با لباسی بسیار ساده بمدرسه می‏آمد و با همان لباس و گاهی با پیراهن روستائیان درس میداد و با همان لباس در مجمع اساتید حضور بهم می‏رسانید و بالصراحه نشان می‏داد که اعتنائی بآنها و علم و فضل آنها و لباس و کلاه و سر و وضع‏ آنها ندارد.

درسهایش در رشتهء طب بر ضد بقراط و جالینوس بود و کم‏کم میخواست همان حرفهائی را بزند که تقریبا 350 سال پس ازو کلود برنارد1عالم بزرگ فرانسوی و درواقع خالق اساس طریقهء جدید و علمی در علم طب زد.

رفته رفته مخالفت بالا گرفت و آتش ضدیت و دشمنی شعله‏ور گردید.مخالفین بجای اسم‏ کوچکش که بزبان لاتینی تئوفراستوس بود او را کاکا فراستوس خواندند و«کاکا»همین چیزی است که‏ اصفهانیان آنرا«که‏که»(بکسر هر دو کاف)میخوانند و یا«کاکو»که بزبانهای فرنگی ژاژخائی و یاوه‏سرائی و هایهوی بی‏آهنگ و مخالف را میرساند.

پاراسلز کسی نبود که میدان را خالی بگذارد و بدون کمترین اعتنائی راه خود را ادامه داد. دشمنانش نامه‏ای بزبان لاتینی نوشتند و روز یکشنبه که مردم به کلیسا میرفتند آنرا بر در کلیسا بزرگ شهر چسبانیدند.نامه را خطاب به«کاکو فراستوس»از زبان جالینوس حکیم و بامضای او نوشته بودند.باز هم پاراسلز باصطلاح از رو نرفت و سپر نینداخت.

در روز پنجم ژوئن سال 1527 میلادی مطابق با 6 رمضان سنهء 934 هجری قمری پاراسلز برنامهء دروس خود را که روزی دو ساعت بود در دانشگاه بال بر تختهء سیاه آن دارالعلم نصب نمود. این برنامه که درحقیقت حکم بیان‏نامه را داشت مبنی بود بر اینکه علوم و تعلیمات متقدمین را قهقرائی و باطل و مردود می‏داند و ازین پس مرض را در شخص مریض بررسی خواهد نمود و درمان‏ را در نفس طبیعت خواهد جست و علم طبابت را برحسب آنچه تجربه باو آموخته و می‏آموزد تدریس‏ (1)- Claude-Bernard (1813-1878 میلادی)که با کتاب مشهور خود«مقدمه بر تحقیق‏ دربارهء علم طب تجربوی»انقلابی در علم طب بعمل آورد.

و عمل خواهد کرد».از جمله مطالب بسیاری که درین برنامه مسطور بود مطلب ذیل است:

«من حاضر و مصمم هستم که با این تقلید و عبودیت کورانه نسبت به پیشینیان‏ که حکم مشعلدار را پیدا کرده‏اند و مردم آراء و عقاید آنها را وحی منزل می‏پندارند و کمترین شک و شبهه‏ای در حق آن جایز نمی‏شمرند علنا مخالفت و مبارزه نمایم».

بیاننامه چنین پایان مییافت:

«خداوند خودش داور باشد و حکم نماید.من از پروردگار عالمیان خواستارم‏ که شما جوانان و دانشجویان نیز در تلاش و کوششی که در راه پیشرفت علم طب و فن‏ معالجه مبذول میدارید مؤید و منصور باشید».

این بیاننامه یا اعلامیه مفصل است و درینجا بهمین مختصر که چکیده و شیرهء آنست قناعت‏ میرود1.بمشاهدهء چنین اعلامیه و برنامه‏ای غوغا برخاست چنانکه گفتی درهای جهنم را بروی‏ مردم شهر بال علی‏الخصوص کرسی‏نشینان دارالعلم و فضل‏فروشان ریش‏دراز گشوده باشند.فریاد (؟؟؟)ملانمایان و ارباب علم و ادعا بآسمان رفت.پاراسلز متهم به کفر و زندقه و الحاد و ساحری‏ و جادوگری و جنون نمودند و کافر و بی‏دین و گمراه و گمراه‏کننده خواندند و بیم آن میرفت که‏ قربانی تعصب جهال عالم‏نما گردد.

اما زره و جوشن فولادین ایمان و یقین،پاراسلز را در مقابل این هجوم خام و جنون‏آمیز روئین‏تن ساخته بود.جهل و تعصب دشمنان حکم تندبادی را داشت که بر خرمن علم و ایقان او بوزد و خوشه‏های آنرا در اطراف بپراکند.هر خوشه مرکب از دانه‏هائی بود و این دانه‏ها بصورت‏ جوانان دانش‏جو و دانش‏پرور در طرفداری استاد خود قلم علم میکردند.

سرانجام روزی رسید که مردم شهر چنانکه مرسوم بود بمناسبت جشن یوحنای مقدس(مثل‏ ایرانیان در شب چهارشنبه سوری)آتشها روشن میکردند.روز 24 ژوئن سال 1527 میلادی(25 رمضان سنهء 934 هجری قمری)چنانکه اشارت رفت در زمان چهارمین سال سلطنت شاه طهماسب‏ صفوی بود.از جمله آتشهائی که برافروخته بودند یکی هم‏آتشی بود که دانشجویان در مقابل‏ دانشگاه شهر روشن ساخته بودند.

باید دانست که این رسم هنوز هم در ایام معینی در کشور سویس باقی است و مخصوصا دانشجویان‏ در مراعات آن کوشش زیادی مبذول میدارند چنانکه در قهوه‏خانهء معروف«لاندولت»(باسکون لام‏ دوم)که در وسط شهر ژنو در جوار دانشگاه واقع و در حقیقت پاتوق جوانان دانشجو و اساتید دانشگاه گردیده است پردهء نقاشی بزرگی همین صحنهء آتش‏افروزی را نشان میدهد.

ناگهان پاراسلز با کتاب قطوری در دست نمایان گردید.با قدمهای شمرده بآتش نزدیک‏ شده بنای سخن گفتن را نهاد.سکوت برقرار گردید.شعلهء آتش بآسمان میرفت.

پاراسلز کتابی را که در دست داشت نشان داد و گفت«قانون»ابن سیناست و آنرا با بی‏اعتنائی‏ (1)-عنوان این اعلامیه >>Intimatic<< است و از جانب ادارهء نشریات سود هوف- Edition ) ( Sudhoff بچاپ رسیده است و من متن لاتینی خطی آنرا دارم و اگر از جوانان ما کسی زبان لاتینی‏ بداند(ولی افسوس و صد افسوس که در میان جوانان ما و حتی آنهائی که علم زبانشناسی خوانده‏اند کمتر کسی را سراغ داریم که زبانهائی مانند لاتینی و یونانی قدیمی و سانسکریت و عبری و آرامی‏ و ارمنی را که برای زبانشناسی فارسی و ایرانی نهایت فایده و ضرورت را دارد بداند)و بخواهد آنرا بفارسی ترجمه نماید با کمال میل حاضرم برایش بفرستم.

در آتش انداخت و گفت:

«هرآنچه باطل شده و بیهوده و بی‏حاصل است سزاوار آتش است و باید در آتش‏ بسوزد و هرآنچه زنده و راست و درست است باید بماند و هیچ آتشی نمیتواند آنرا بسوزاند و نابود سازد».

قسمتی از سخنانی را که در آن موقع در آنجا بزبان آورد بعدها در کتابهایش هم آورده و از آن جمله است:

«ای ابن سینا،ای جالینوس،ای رازی،ای...بدنبال من بیفتید.ای‏ علماء پاریس و مون‏پلیه‏1و وورتمبرگ‏2و مایسن‏3و کلونی‏4و وینه و دانوب و رودخانهء رن بمن اقتدا نمائید...ای عربها،ای بنی اسرائیلیان بدنبال من بیائید.بر شماست‏ که بمن اقتدا نمائید نه من بر شما.از میان شما همه احدی،در هیچ کجای دنیا،حتی‏ در پنهان‏ترین گوشهء کرهء ارض باقی نخواهد ماند در صورتی که من سلطان خواهم شد و قلمرو سلطنت من بر سرتاسر کشورهای شما مظفر و فیروز خواهد گردید...یک بیست‏ سالی پس از مرگ من قدر و مقام دانش من بر شما از پیر و جوان آشکار خواهد گردید، علم و دانشی که امروز بر شما مجهول است.حقیقت کار خودش را خواهد کرد و تمام این‏ علم طب کاذب و باطل سرنگون خواهد گردید و بدنبال این علم بی‏اساس کلیهء اباطیل و اراجیف دیگر نیز از میان خواهد رفت و یکسره مطرود و مردود خواهد گردید و مردم‏ آینده در آثار و تألیفات من قوا و عناصر نیرومند زمین و آسمان را کشف خواهند کرد.»

(1)- Montpellier شهری است در جنوب فرانسه که دارای یکی از قدیمی‏ترین دانشگاههای‏ اروپا میباشد.

(2)- Wurtemberg ایالتی است در جنوب غربی کشور آلمان که پایتختش شهر اشتوتگارت‏ است.

(3)-بآلمانی Mainz و بفرانسوی Mayence شهری است در آلمان در ساحل چپ رودخانهء رن(بآلمانی راین).

(4)-بآلمانی Co?ln و بفرانسوی Cologne از شهرهای معروف آلمان در شمال غربی.

باید دانست شهرهائی که طرف خطاب پاراسلز واقع گردیده است در آن زمان مراکز علم و دانش و جنبشهای مذهبی و فلسفی بوده است.

شهر کولونی امروز مقر سفارت کبرای ایران در کشور جمهوری آلمان فدرال غربی میباشد.